

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تبیین تنزیل وارد شده در روایت زرارۀ

بحث در بررسی صحیحۀ زرارۀ است و نکات مهمی را راجع به این روایت عرض کردیم. یک نکته‌ی دیگر در مورد این روایت باقی مانده و آن اینکه اگر عموم تنزیل را پذیرفتیم و گفتیم «و هو بمنزلة اهل مكة» در مقام تنزیل است یعنی مقیم نازل منزله‌ی مستوطن است چه اثری بر آن بار می‌شود؟ باید ببینیم چه وجهی دارد که امام (علیه السلام) ابتدا می‌فرمایند «مَنْ قَدِمَ بَعْدَ التَّروِيَةِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ وَجَبَ عَلَيْهِ إِتْمَامُ الصَّلَاةِ» اگر کسی ده روز قبل از ترویۀ در مکه اقامه کند نماز تمام بر او واجب است بعد می‌فرمایند «وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ مَكَّةَ»؟

مکرر گفتیم اینطور نیست که تعبیر وارد شده در روایات ائمه (علیهم السلام) - مخصوصاً با این فرض که ممکن است رجوع سائل روایت از باب رجوع إلی من هو افقه منه باشد و ائمه (علیهم السلام) به این جهات توجه داشتند - اضافی باشد. سوال سائل در مورد اقامه عَشْرَةِ أَيَّامٍ بود و جواب امام (علیه السلام) هم مطابق با آن صادر شده پس چه وجهی دارد که امام (علیه السلام) این عبارت را ذکر کنند؟ آیا غیر از اینست که امام (علیه السلام) می‌خواهد تعلیل و تنزیلی را مطرح کند؟

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) می‌گویند همان‌طور که در «الفقاع خمر» تنزیل اتفاق افتاده در «و هو بمنزلة اهل مكة» هم در مقام تنزیل است یعنی امام (علیه السلام) مقیم را نازل منزله‌ی اهل مکه و مستوطن قرار می‌دهد.

در سال گذشته این نکته را گفتیم و امسال هم اشاره‌ای کردیم ولی امروز این را مقداری دقیق‌تر عرض می‌کنم؛ قانونی در عبارات فقها آمده که «لا رجوع إلی العرف یا لا مرجعية للعرف فی التحديدات الشرعية». یعنی جایی که شارع حدّی را معین کرده، عرف کاره‌ای نیست. شارع در بحث سفر، دور عرف را خط کشیده و می‌گوید من سفر را به هر گونه‌ای - پیاده، شتر، گاو، سینه‌خیز، هواپیما و... - که باشد هشت فرسخ می‌دانم و کاری ندارد که عرف این را سفر بداند یا نداند. خلط بین این دو مطلب مشکلات را در بحث صلاة مسافر به وجود آورده است.

مثلاً در عنوان اقامت شارع می‌گوید اگر کسی نیت دارد ده روز در يك جا بماند من او را مقیم می‌دانم. وقتی به عرف مراجعه کنید، عرف به کسی که ده روز در يك جا بماند مقیم نمی‌گویند. عرف یک ماه، دو ماه و حتی يك سال را هم مقیم نمی‌داند بلکه می‌گوید مقیم کسی است که بخواهد برای همیشه بماند. در مانحن فیه هم شارع بر حسب روایت زرارۀ - البته روایت دیگری هم هست که اشاره خواهیم کرد - می‌گوید من مقیم را مثل آدم متوطن می‌دانم. اولین و مهم‌ترین نتیجۀ اش اینست که مقیم هم مانند متوطن اگر هر روز تا قبل از چهار فرسخی برود و برگردد نمازش تمام است.

شما فتاوای فقها و مراجع معاصر را در اینجا ببینید. برخی می‌فرمایند اگر کسی قصد اقامه کند و اگر از اول نیت دارد ولو برای

يك بار از حد ترخص خارج شود قصد اقامه‌اش محقق نمی‌شود. بعضی می‌گویند اگر از اول نیت دارد يك بار برود و برگردد و بعضی‌ها می‌گویند اگر دو بار برود و برگردد قصد اقامه‌اش محقق نمی‌شود. برخی می‌گویند مقیم فقط می‌تواند به توابع و باغات اطراف آن شهر برود ولی زائد بر آن نمی‌تواند برود. مرحوم امام می‌فرمود اگر از اول در نیتش این است که يك بار، آن هم دو سه ساعت برود و برگردد مشکلی ندارد. برخی مثل مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) می‌فرمایند هر روز هم بخواند برود و بیاید عیب ندارد ولی باید بیتوته‌اش در محل اقامه باشد. به ایشان عرض می‌کنیم این حرف‌ها را از کجا می‌آورد؟ همه می‌گویند ما روی عرف نظر می‌دهیم. عرف می‌گوید آدمی که در يك جا مقیم هست باید در همان جا بماند.

بله اگر مبنای این فتاوا روایت باشد بحثی نیست ولی اگر روایتی نیست، اولاً ما هستیم و عشرة ایام که موضوع برای اقامه است و می‌گوید کسی که نیت اقامه ده روز دارد مقیم است. پس در مورد کسی که قصد ده روز دارد درست نیست بگوییم عرف می‌گوید مقیم هست یا مقیم نیست؟ ثانیاً احتمال دارد مقلّدي بگوید اگر معیار عرف است خودم تشخیص می‌دهم عرف چه می‌گوید و تشخیص فقیه در اینکه عرف چه می‌گوید اعتباری ندارد. مثلاً اگر يك فقیه به عنوان احد من العرف گفت این آب است و شما هم به عنوان عرف یقین دارید این آب نیست، اینجا تشخیص شما قابل قبول است^[1]. پس تا اینجا ثابت شد که روایت در مقام تنزیل است و ما هم عموم تنزیل را پذیرفتیم.

مواجهه‌ی عموم تنزیل با یک مشکل و حل آن

پس از پذیرش عموم تنزیل در روایت با یک مشکل مواجه هستیم آن اینکه آدمی که ده روز مکه بوده و بعد چند روز عرفات و منا رفته و بعد مجدداً برگشته چرا باید نمازش را تمام بخواند؟

اولین جواب از مرحوم فیض بود که گفتند در مکه مخیر بین القصر و الاتمام است و اتمام افضل است. ولی اشکالی مرحوم آقای حجت به آن داشتند که ذکر کردیم.

دومین جواب را بعضی گفته‌اند که در زمان صدور روایت وقتی مردم از عرفات و منا به مکه برمی‌گشتند معمول بوده که دومرتبه قصد اقامه می‌کردند. هر چند این جواب توجیه خوبی است ولی این احتمال وجود دارد که بگوییم این جواب هم مانند جواب مرحوم فیض اشکال دارد و خلاف ظاهر است.

سومین جواب هم مربوط به آقای حجت بود که نسبت به ذیل روایت گفتند تقیّه صادر شده است.

اگر این سه جواب را نپذیرفتیم در نتیجه باید بگوییم این قسمت از روایت معرض عنه است و فقها طبق آن فتوا ندادند. در این صورت دو راه داریم:

الف- تفکیک در حجّیت: بگوییم تا جاییکه می‌گوید اگر کسی قصد اقامه‌ی ده روز کرد اولاً نمازش را تمام بخواند ثانیاً و هو بمنزلة اهل مکه ثالثاً و اذا خرج الي العرفات قصرّ برای ما حجت هست ولی از اینجا به بعد مورد اعراض قرار گرفته و فقها بر طبق آن فتوا ندادند. مرحوم محقق نائینی فرمود «التفكيك في الحجية امرٌ شائع» و امر نادری نیست پس اشکالی ندارد.

ب- کنار گذاشتن روایت: مرحوم آقای حکیم در مستمسک می‌فرمایند تفکیک در حجّیت برخلاف مذاق عرفی است لذا باید روایت کنار گذاشته شود.

مسئله‌ی دخالت، اعتبار و حجیت عرف در فقه از بحث‌های بسیار مهم است. به مرحوم آقای حکیم عرض می‌کنیم وقتی عرف

راجع به يك كتاب يا كلام يك آدم معمولي مي خواهد حرف بزند مي گويد اين آدم يا راجع به حرف هایش جدي است يا جدي نيست. نمي شود بگويم در يك ربع حرف زدن پنج دقيقه اول جدي است ولي ده دقيقه ي بعد جدي نيست. در كتاب ها، كلمات و افراد معمولي فرمايش آقاي حكيم درست است يعنى تفكيك در حقيقت دور از مذاق عرفي است. ولي وقتي به همين عرف بگويم خود ائمه (عليهم السلام) فرموده اند بعضي از رواياتي كه از ما صادر مي شود از روي تقيه است و مشتمل بر حكم واقعي نيست، عرف نمي گويد تفكيك خلاف مذاق است. اينجا عرف مي گويد روش خاص خود ائمه (عليهم السلام) را بايد نگاه كرد و روش خاص ائمه (عليهم السلام) همين است كه ما گاهي اوقات حكم غير واقعي را بيان مي كنيم اعم از اينكه يك روايت مستقل باشد يعنى بگويم كل روايت تقيه صادر شده يا بگويم مقداري از روايت تقيه صادر شده. اگر دليلي پيدا كرديم يك مقدار از روايت تقيه صادر شده چه وجهي دارد حقيقت بقيه روايت را اسقاط كنيم؟ بلكه اين مقدار كه قرينه داريم تقيه صادر شده را كنار مي گذاريم لذا حق با مرحوم نائيني است.

كلام مرحوم خوئي در بحث و بررسي آن

تعجب است از مثل مرحوم خوئي كه به نظرم تفكيك در حقيقت را قبول دارند ولي در عين حال به خاطر يك اشكال در يك قسمت از روايت مي فرمايند اولي اين است كه ما اين روايت را طرح كنيم و علمش را به اهلش واگذار كنيم. مرحوم آقاي خوئي بعد از طرح روايت مي گويند، طرح كردن روايت نه به خاطر وجود اجماع برخلاف روايت است تا اشكال مرحوم آقاي حكيم پيش بيايد كه اجماع در صورتي به درد ما مي خورد كه ما علم به قول معصوم پيدا كنيم و از اين اجماع علم به قول معصوم پيدا نمي كنيم. و نه به اين جهت است كه بگويم فقها اعراض كردند تا كسي بگويد طبق مسلك شما - آقاي خوئي - اعراض قاذح نيست.

ايشان مي فرمايند يك دليل پنجم هم داريم به اين بيان كه «فان هذه المسألة، أعني الإقامة بمكة قبل يوم التروية عشرة أيام كثيرة الدوران و محلّ للابتلاء جدّاً». مسئله اي اقامت در مكه مطلبي است كه مورد ابتلاي حجاج بوده. «و لا سيما في الأزمنة السالفة الفاقدة للمراكب السريعة المتداولة في العصر الحديث» در قديم اين مركب هاي سريع نبوده و با اسب و شتر به سفر مي رفتند. «فكانوا يضطرون للإقامة المزبورة» چاره اي نداشتند كه اقامه كنند و ده روز بمانند. «طلباً للاستراحة من وعناء السفر» از خستگي سفر بايد استراحت مي كردند. «فلو كان الحكم الذي تضمنته الصحيحة ثابتاً» اگر حكمي كه در روايت زراره آمده حكم ثابتي بود «لكان شائعاً ذائعاً» بايد اين حكم براي همه روشن باشد. بعد مي فرمايند «و من الواضحات، من غير أيّ خلاف فيه» يعني بايد امر شايع بوده و در آن خلافي نباشد. «مع أنّه لم يقل به أحد فيما نعلم» كسي درباره ي آن حرفي نزده.^[2] مرحوم والد ما (رضوان الله تعالى عليه) نيز در موارد متعددي به اين قاعده تحت عنوان «لو كان لبان» تمسك کرده اند.

به مرحوم آقاي خوئي عرض مي كنيم سه قسمت اول روايت - الف - من قدم بعشرة أيام يجب عليه الاتمام ب- و هو بمنزلة اهل مكه ج- اذا خرج الي عرفات قصر- كه مورد عمل تمام فقها است فقط يك قسمت باقي مي ماند كه «اذا زار البيت اتم» كه سه جواب از اين اشكال ذكر كرديم. پس چرا مي فرماييد كسي به اين روايت عمل نكرده است؟ و اگر هم آن جواب ها را نپذيريد مي توانيم قائل به تفكيك در حقيقت شويم. در نتيجه فرمايش ايشان درست نيست.

ما روايت را پذيرفتيم و تفكيك در حقيقت را با همين توضيحي كه داديم قائل شديد و الله اعلم. دو روايت ديگر باقي مانده آقايان مستمسك را ببينند.

[1] شبیه این تنزیل در مورد اقامه سی روز مردد وارد شده که می گوید به منزله اهل آن بلد می شود که به آن می رسیم.

[2] موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص: 91 و 92: فإنّ هذه المسألة، أعني الإقامة بمكة قبل يوم التروية عشرة أيام كثيرة الدوران و محلّ للابتلاء جدّاً، و لا سيما في الأزمنة السالفة الفاقدة للمراكب السريعة المتداولة في العصر الحديث، فكانوا يضطرونّ للإقامة المزبورة طلباً للاستراحة من وعناء السفر، كما أُشير إليه في الأخبار. فلو كان الحكم الذي تضمّنته الصحيحة ثابتاً لكان شائعاً ذائعاً و من الواضحات، من غير أيّ خلاف فيه، مع أنّه لم يقل به أحد فيما نعلم، بل لعلّ الإجماع على خلافه كما عرفت، و لأجله تسقط الرواية عن درجة الاعتبار و يرد علمها إلى أهله.